The Impact of Failure to Seeking explanations on the Validity of judgment

(Review and Critique of Judgment No. 9509970909100437 Dated November 12, 2016, Issued by Branch 3 of the Supreme Court)

Behnam Shekoohi Mashhadi: PhD in Private Law University of Tehran, Member of Center for Research on Justice & Civil Procedure. **email:** behnam. shekoohi@ut.ac.ir

As the supreme judicial authority responsible for overseeing the proper application of laws within the courts, the Supreme Court of Iran does not merely focus on the final outcome of litigation; rather, its commitment to ensuring the integrity of judicial rulings compels it to pay meticulous attention to the judicial process itself. Consequently, any disregard for Article 199 of the Civil Procedure Code, or failure to address the arguments and defenses presented by the parties, constitutes a valid ground for the Supreme Court to reverse a judgment. In the present case, following the appellant's challenge regarding the transfer of the subject matter of the lawsuit to the first plaintiff during the proceedings, the Third Branch of the Supreme Court reviewed the matter, deemed the lower court's investigations to be deficient, and subsequently vacated the judgment, remanding the case to the court of first instance. From the perspective of ensuring thorough investigation and upholding the right to litigation, the scrutinized judgment is highly commendable. "

Keywords: Defect in Investigation, Appeal in cassation, Seeking explanations from the parties.

دو فصلنامه علمی ـ تخصصی
نوع مقاله: پژوهشی

مجله آیین دادرسی مدنی تطبیقی
https://www.compcp.ir/

تأثیر عدم اخذ توضیحات بر اعتبار رأی

(نقد و بررسی دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۴۳۷ مورخ ۱۳۹۵/۰۸/۲۲ شعبه سوم دیوان عالی کشور)

نوشتهٔ
بهنام شکوهی مشهدی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۷/۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۷/۰۷

چکیده

دیوان عالی کشـــور به عنوان عالی‌ترین مرجع قضایی که ناظر بر اجرای صحیح قوانین در دادگاه‌ها می‌باشـــد تنها به نتیجه‌ی دادرســـی توجه نمی‌کند بلکه اندیشه‌ی تضمین صحت آراء قضایی سبب شـــده اســـت که به خودِ فرآیند دادرســـی نیز توجه ویژه داشـــته باشـــد. بنابراین، نادیده گرفتن ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرســـی مدنی یـــا عدم توجه به دلایل و مدافعات طرفیـــن، یکی از جهات نقض رأی در دیوان عالی کشـــور محســـوب می‌شـــود. در پرونـــده‌ی پیش رو، با انتقـــال موضوع دعوا به خواهان نخســـتین از ســـوی یکی از خواندگان در خلال دادرســـی، شعبه ســـوم دیوان عالی کشور رســـیدگی و تحقیقات دادگاه را ناقص دانسته و با نقض رأی، پرونده را به دادگاه صادرکننده‌ی رأی فرجام‌خواســـته برگردانده اســـت. رأیِ مورد نقد از منظر یافتن نقص تحقیقات و همچنین احترام به حق دادخواهی، شایسته و موجه به نظر می‌رسد.

کلیدواژه: نقص تحقیقات، فرجام‌خواهی، اخذ توضیح.

* دکتری حقوق خصوصی دانشگاه تهران، عضو هسته پژوهشی عدالت و آیین دادرسی مدنی دانشگاه تهران.
behnam. shekoohi@ut.ac.ir

مقدمه

برای تأمین و تضمین رأی صحیح، قانون‌گذاران دادرسی مدنی از دیرباز تاکنون راهکارهایی اندیشـیده تا با تمسـک بدان‌ها رسـیدگی را تجدید و اَعمال قضایی نیز مورد بازبینی قرار گیرند. در همین راسـتا، فرجام‌خواهی به‌عنوان یکی از طرق فوق‌العاده‌ی شـکایت از آراء می‌باشد که عبارت است از: «تشخیص انطباق یا عدم انطباق رأی مورد درخواست فرجامی با موازین شـرعی و مقررات قانونی» (ماده ۳۶۶ قانون آیین دادرسـی مدنی)؛ مقررات این ماده با اصل ۱۶۱ قانون اساسـی نیز هماهنگ اسـت چه، بیان می‌دارد: «دیوان عالی کشور بـه منظـور نظارت بر اجـرای صحیح قوانیـن در محاکم و ایجاد وحـدت رویه قضایی و انجـام مسـئولیت‌هایی که طبق قانون به آن محول می‌شـود بر اسـاس ضوابطی که رئیس قوه قضاییه تعیین می‌کند تشـکیل می‌گردد». بنابراین، رسـالت دیوان عالی کشور «تضمین وحدت تفسیر قواعد حقوقی و جلوگیری از انحراف در اجرای قوانین در دادگاه‌ها و تنظیم و تعدیل‌کننده‌ی رویه‌ی قضایی است»[1]. بر این بنیاد، دیوان عالی کشور در رسیدگی فرجامی انطباق رأی فرجام‌خواسـته را با موازین شـرعی و مقررات قانونی مورد بازبینی و بررسی قـرار می‌دهد و در صورتی که آن را منطبق تشـخیص دهد ابـرام می‌کند و در صورت عدم انطباق، نسبت به نقض آن اقدام خواهد کرد. می‌دانیم که بازبینی رأی در مرحله فرجام تنها ناظر به نتیجه و منطوق رأی نیسـت بلکه در این رهگذر باید دادرسـی نیز در مسیر درست و صحیح را پیموده باشد. در همین راستا، ماده ۱۹۹ همان قانون، دادگاه را مکلف می‌سازد تا در صورت لزوم، برای کشـف حقیقت از اصحاب دعوا توضیح بخواهد. در ادامه، بند ۵ ماده ۳۷۱ قانون یادشده، ناقص بودن تحقیقات یا توجه نکردن به دلایل و مدافعات طرفین را یکی از موارد نقض رأی برشمرده است. اما پرسشی که در این پرونده مطرح می‌شود آن است که محدوده و دامنه‌ی عدم اخذ توضیح جهت نقض رأی تا کجا می‌تواند پیش برود؟ این نوشـتار بر آن اسـت تا ضمن تقویت جایگاه ماده ۱۹۹ در دادرسـی، تکلیف دادگاه در اخذ توضیح را به تصویر کشیده و ضمانت‌اجرای تخلف از آن، که نقض رأی است را نشان دهد. در ادامه به توضیح و نقد رأی مذکور پرداخته می‌شود.

۱. گزارش و رأی شعبه سوم دیوان عالی کشور

۱-۱. خلاصه جریان پرونده:

در تاریـخ ۱۳۹۳/۰۴/۲۳ آقـای "ق. ز" بوکالت از "ح. م" علیه "ح. ر" در دادگسـتری جهرم اقامه‌ی دعوی و درخواسـت رسـیدگی و صدور حکم به تنفیذ یک فقره صلحنامه‌ی عادی

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، تهران، انتشارات دراک، ۱۳۸۷، دوره پیشرفته، جلد نخست، ص ۴۰۶.

شماره‌ی ۶۰۷۶۹ مورخ ۱۳۹۳/۰۵/۱۹ تنظیم شده در بنگاه املاک شماره . . . . جهرم و اثبات مالکیت خواهان بر ششـدانگ یک باب منزل مسـکونی تحت پلاک ثبتی . . . . فرعی از . . . اصلـی جهرم بخش . . . . . فارس بمسـاحت . . . . مترمربـع با جمیع متعلقات مربوطه و الزام به تنظیم سند رسمی انتقال و خلع ید از ملک موصوف با احتساب خسارت دادرسی هـر یـک مقوم بمبلغ پنج میلیون و یک تومان کرده اسـت و با اسـتناد به تصویر صلح نامه و شـهادت شهود در شـرح ادعای خود بیان داشته اسـت ملک مزبور متعلق به خوانده در رهن بوده او با دادن وکالتنامه رسـمی شـماره‌ی ۱۷۴۲۹۲ مورخ ۱۳۹۱/۰۳/۲۸ دفتر اسناد رسـمی شـماره‌ی . . . جهرم فک رهـن و انجام هر گونه معامله دربـاره آن‌را برای خود به موکله داده و او پس از فک رهن ملک را بخود صلح نموده است صلحنامه‌ی مزبور دارای کد رهگیری شـماره ۷۱۰۰۰۲۲ اسـت لذا مالک موکله اسـت و به لحاظ مشکلاتی انتقال رسـمی تاکنون صورت نگرفته است درخواست رسیدگی بشرح خواسته می‌شود رسیدگی پرونده به شـعبه . . . . دادگاه عمومی جهرم ارجاع می‌گردد دادگاه وقت رسـیدگی تعیین و طرفیـن را به دادرسـی دعوت و در تاریخ ۱۳۹۳/۰۷/۲۷ با حضـور وکیل خواهان و بدون حضور خوانده تشـکیل جلسه داده اسـت و چون دفاعی نشده است دادگاه ختم رسیدگی را اعـلام و طـی دادنامه‌ی شـماره ی ۹۳۰۰۰۰۷۳۵ – ۱۳۹۳/۰۷/۲۷ پس از نقل خلاصه‌ی ادعا و اشـاره به دلایل و مدارک خواهان و عـدم دفاع از دعوی مطروحه دعوی را صحیح و ثابت تلقی و خوانده را غیاباً به همه‌ی خواسـته‌های مطروحه‌ی خواهان محکوم ساخته اسـت خوانده از رأی صادره واخواهی نموده و پس از رفـع نقص مجدداً طرفین را برای رسـیدگی دعوت و در جلسـه‌ی مورخ ۱۳۹۳/۱۲/۰۹ که بدون حضور واخواه تشکیل شده اسـت وکیل واخوانده توضیح داده حسـب اطلاع پس از ابلاغ رأی غیابی واخواه ملک را در دفتر استاد رسمی شماره‌ی . . . . . به "ز. ن" مادر خود منتقل کرده است در مهلت قانونی دادخواست جلب ثالث تقدیم می‌شود وکیل واخوانده در تاریخ ۱۳۹۳/۱۲/۱۱ دادخواست جلب "ز. ن" را با همان خواسته‌ی قبلی تسلیم و ضمن شرح دعوی سابق درخواست صدور دستور موقت دائر بر منع از نقل و انتقال پلاک مزبور و الزام مجلوب به تنظیم سند انتقال و خلع ید از خواندگان را کرده اسـت وکیل مزبور تصویر سـند قطعی انتقال رسمی شماره‌ی ۵۹۰۰۵ – ۱۳۹۳/۰۸/۲۲ دفتر اسـناد رسـمی شماره‌ی . . . . جهرم را که پلاک . . . . . بخش . . . . فارس توسـط واخواه به "ز. ن" انتقال یافته است پیوست پرونده کرده است دادگاه در تاریخ ۱۳۹۴/۰۱/۳۱ با حضور وکیل واخوانده و بدون حضور مجلوب و واخوانده تشکیل جلسـه داده اسـت لوایحی هم از طرف خواندگان واصل نشده است وکیل خواهان اضافه کرده ملک فعلاً در تصرف خوانده اسـت کما فی السـابق درخواسـت خلع ید وی را دارم

در مورد دستور موقت فعلا تقاضائی ندارم چون خسارت احتمالی آن زیاد است سپس دادگاه ختم رسیدگی را اعلام و طی دادنامه‌ی شماره‌ی ۹۴۰۰۰۰۶۷- ۱۳۹۴/۰۱/۳۱ ضمن رد واخواهی و تأیید دادنامه‌ی واخواسته و قبول دعوی جلب ثالث حکم به الزام "ز. ن" به تنظیم سند رسمی و خلع‌ید خواندگان با احتساب هزینه دادرسی و حق الوکاله صادر کرده است پس از ابلاغ و انقضاء موعد تجدیدنظرخواهی "ح. ر" از آن فرجامخواهی کرده است حاصل اعتراضات فرجامخواهی وی این است که تقاضای احضار شهود را می‌کند و طبق ماده ۴۷ قانون ثبت در نقاطی که اداره ثبت اسناد و املاک دائر است ثبت اسناد از جمله صلحنامه اجباری است و اگر ثبت نشده باشد طبق ماده ۴۸ همان قانون قابل پذیرش نیست بانو "ز. ن" هم از رای صادره واخواهی نموده است و پس از رسیدگی بموجب دادنامه‌ی شماره‌ی ۹۴۰۰۰۰۷۱۱ – ۱۳۹۴/۰۶/۱۸ صادره از دادگاه بدوی تایید گردیده است از رأی مزبور تجدیدنظرخواهی شده و شعبه سوم دادگاه تجدید نظر استان فارس طی دادنامه‌ی شماره‌ی۹۵۰۰۰۰۵۵۴ – ۱۳۹۵/۰۵/۰۲ با استدلال که کرده است خواسته‌ها را قابل استماع ندانسته و ضمن نقض دادنامه‌ی تجدید نظر خواسته قرار رد دعوی خواهان نخستین را صادر کرده است. پس از تبادل لوایح در پرونده فرجامخواهی وکیل فرجامخوانده در پاسخ فرجامخواه با پیوست یک فقره قرار داد عادی شماره‌ی۱۲۵۲۱۷۹۳ – ۱۳۹۴/۰۷/۰۲ مشتمل بر صلح منتسب به "ز. ن" بعنوان مصالح و متصالح "ح. م" را پیوست لایحه خود کرده و توضیح داده پس از صدور رأی "ز. ن" با تأیید مالک قبلی اقدام به صلح ملک مورد نزاع و مورد تأیید واقع شده است ولی از انتقال رسمی آن خودداری کرده است لذا فرجامخواهی صرفاً برای اطاله رسیدگی است درخواست رد فرجامخواهی و ابرام دادنامه‌ی صادره را نموده است لیکن لایحه‌ای بعداً از سوی "ز. ن" به دادگاه به تاریخ مؤخر بر قرارداد عادی مورد استناد وکیل مزبور تسلیم شده که صلحنامه را بی‌اعتبار اعلام داشته است سابقه بیش از این حکایتی ندارد.

هیئت شعبه در تاریخ بالا تشکیل گردید پس از قرائت گزارش آقای غفارپور عضو ممیز و ملاحظه اوراق محتویات پرونده مشاوره نموده چنین رأی می‌دهد.

۱-۲. «رأی»:

بنحوی که تفصیلاً گذشت اعلام شده است که آخرین مالک رسمی و قانونی پلاک ثبتی مورد نزاع بانو "ز. ن"است نه فرجامخواه اولاً با توجه به مراتب فوق و تعدد خواسته‌ها و اقتضای رسیدگی به آنها لازم بوده دادگاه وضعیت ثبتی ملک را تفصیلاً از اداره ثبت اسناد و املاک استعلام میکرد لیکن هیچ اقدامی در این باره نشده است ثانیاً لازمه استماع

دعاوی و خواسته‌های مطروحه ابطال سند رسمی انتقال به "ز. ن" است با لحاظ اینکه مشارالیها تعهدی در قبال فرجامخوانده نداشته است ثالثاً در قرار داد صلح تسلیمی وکیل فرجامخوانده در مرحله‌ی فرجامی ادعا شده که ملک را مجدداً مشارالیها به فرجام‌خوانده صلح کرده است قید شده که تنظیم سند مزبور با توجه به دادنامه‌های صادره قبلی بوده و بمنزله استرداد اعتراضات هم هست لازم است دادگاه در این باره هم از طرفین اخذ توضیح و با توجه به نتیجه حاصله حسب اقتضای مورد مبادرت به صدور رأی مقتضی کند علیهذا دادنامه‌ی صادره مستنداً به مراتب یاد شده و بند ۵ ماده ۳۷۱ و ۳۹۶ قانون آئین دادرسی مدنی بعلت نقص رسیدگی و تحقیقات نقض و رسیدگی بعدی با لحاظ بندهای الف مواد ۴۰۱ و ۴۰۵ قانون مزبور به دادگاه صادر کننده رأی محول می‌گردد.

رئیس شعبه سوم دیوانعالی کشور — مستشار دیوانعالی کشور:
حسن غفار پور — رسول شاملو

۲. توجیه و نقد رأی شعبه سوم دیوان عالی کشور

توجه در متن رأی مورد نقد و خرده گرفتن به دادرسی و دادنامه نخستین، ذهن خواننده را به دقت‌نظر قاضیان صادرکننده دیوان جلب می‌کند که شایسته آفرین است. بی‌گمان پرداختن به نقد رأی جایگاه رفیع دادرس/دادرسان را در این رهگذر، درخشان می‌نماید. بر این بنیاد، در ادامه به نکاتی چند اشاره می‌شود.

۲-۱. آنچه در این رأی بیش از همه رخ می‌نمایاند «گرفتن توضیح» از طرفین دعوا برای رسا گرداندن تحقیقات (ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی) و همچنین تضمین «حق دادخواهی»[1] است. در واقع، ارائه‌ی صلحنامه توسط فرجام‌خوانده که حکایت از انتقال موضوع دعوا از سوی یکی از دادخواندگان به فرجام‌خوانده در خلال دادرسی دارد ذهن قاضیان دیوان را به این نکته جلب کرده که این عمل با توجه به اظهارات فرجام‌خوانده می‌تواند استرداد دعوا (اعتراضات) تلقی شود و بر این اساس، گرفتن توضیح از آنان را لازم دانسته و مستند به بند ۵ ماده ۳۷۱ قانون پیش‌گفته، تحقیقات را ناقص تلقی نموده و رأی نخستین را نقض کرده است. البته نقض رأی در این موارد و حفظ حقوق اصحاب

۱. اصل ۳۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: «دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید. همه افراد ملت حق دارند این گونه دادگاه‌ها را در دسترس داشته باشند و هیچ‌کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد».

دعوا چنان در نظر دادرســان دیوان عالی اهمیت داشــته که پیش‌تر در دادنامه‌ای دیگر که از همین شــعبه دیوان عالی کشــور صادر گردیده و در مقاله‌ای دیگر به نقد آن پرداخته شده[1]، چنین اســتدلال شــده است که «... تنها از احکام قطعی می‌توان درخواست اعاده دادرسی کرد نتیجه اعتراض به دادنامه غیرقطعی مزبور ولو تحت عنوان اعاده دادرسی صورت بگیرد با توجه به عدم اطلاع عامه از عناویــن و اصطلاحات قانونی و دادرسی و اصل رســیدگی عادلانه و حفظ حقوق اصحاب دعوا دادگاه باید آن را فرجام‌خواهی تلقی و برای رسیدگی به دیوان کشور ارسال می‌داشت»، و بر این اساس، اعاده دادرسی متقاضی را فرجام‌خواهی تلقی نموده است. اینک در خصوص نقص تحقیقات در دادنامهٔ مورد نقد، گفتن چند مطلب می‌تواند مفید باشد.

۲-۲. نقص تحقیقات به‌طور خاص مربوط به زمانی اســت که موضوعِ موردِ نیاز به تحقیق در خلال دادرســی نخســتین و پیش از صــدور رأی رخ داده و دادرسِ بدون توجه به این امــر، رأی صادر کرده باشــد. در این پرونــده، آخرین دادنامه از دادگاه نخســتین در تاریخ ۱۳۹۴/۰۶/۱۸ صادر شــده اســت ولی تاریخ صلحنامه‌ای که به واســطه‌ی آن تحقیقات را ناقــص قلمــداد کرده‌اند به تاریخ ۱۳۹۴/۰۷/۰۲ می‌باشــد. بر این اســاس نمی‌توان به‌طور قطعی گفت که دادرســی نخســتین و تحقیقات آن در این مورد با نقص مواجه اســت. ولی اســتعلام نگرفتن وضعیت و گــردش ثبتی ملک بی‌تردید از جمله نقص‌هایی اســت که بر دادرسی نخستین وارد می‌باشد و به درستی در رأی دیوان نیز مورد اشاره قرار گرفته است. زیرا ممکن اســت نسبت به موضوع دعوا اسناد دیگری نیز تنظیم شده باشد و آگاهی از آن معاملات و اسناد برای اقامه‌ی دعوا به شکل صحیح ضروری است.

۲-۳. نکتهٔ دیگری که در اینجا باید بدان توجه داشــت آن اســت که شــعبه محترم دیوان، اســتماع دعوای اصلی را منوط به ابطال سند رســمی انتقال به بانو "ز. ن" دانسته است. در واقــع تا زمان صدور اولین رأی از دادگاه نخســتین (۱۳۹۳/۰۷/۲۷)، هنوز موضوع دعوا به ثالث انتقال نیافته و تنظیم سند رسمی نیز پس از صدور رأی رخ داده است (۱۳۹۳/۰۸/۲۲). هرچند خواهانِ نخستین با طرح دعوای جلب ثالث در مقطع واخواهی تا حدی توانسته که مانع و ایراد را برطرف نماید[2] اما همانگونه که شعبه محترم دیوان استدلال کرده است طرح

۱. شکوهی‌مشــهدی، بهنام، توصیف طریقه شــکایت (آیا توصیف اعاده دادرســی به فرجام‌خواهی میســر است؟)، فصلنامهٔ رأی، دوره ۸، شماره ۲۹، سال ۱۳۹۸، ص ۸۲ - ۷۱.

۲. ولی ممکن اســت رأی به صورت حضوری به ســود خواهان نخســتین صادر شده باشد یا اینکه در خلال

خواسته‌ی «ابطال سند رسمی انتقال به بانو ز. ن» نیز ضروری می‌باشد. با این اقدام (انتقال موضوع دعوا و تنظیم سند رسمی انتقال)، تحول در تعداد اصحاب دعوا و خواسته رخ می‌دهد که آثاری چند، به دنبال خواهد داشت و شرح آن در نوشتاری دیگر آمده است [1]. با انتقال موضوع دعوا به ثالث و با توجه به تنظیم سند رسمی، اگر دادگاه رأی به سود خواهان نخستین صادر کند در عمل با اسناد مالکیت موازی مواجه خواهیم شد. اینک پرسش اساسی که مطرح می‌شود آن است که بررسی شرایط اقامهٔ دعوا در چه زمان و مقطعی باید صورت گیرد؟ از ماده ۴۹ قانون آیین دادرسی مدنی چنین برمی‌آید که این شرایط باید در تاریخ رسید دادخواست به دفتر که تاریخ اقامهٔ دعوا محسوب می‌شود بررسی گردد. تغییر در ارکان و شرایط دعوا پس از مقطعِ موصوف، ارتباطی به خواهان ندارد و بر همین اساس، نظریه قائم‌مقامیِ انتقال‌گیرنده را پیش کشیده‌اند [2]. بر این بنیاد، استماع نکردن دعوا به جهت انتقال موخر و تنظیم سند رسمی انتقال که حتی پس از صدور رأی نخستین رخ می‌دهد این راه را فرا روی دادباخته می‌گذارد که با انتقال‌های متعدد مانع از احقاق حق شود و خواهان با طرح دعاوی متعدد نتواند به مقصود برسد. همین امر موجب شده است که نویسندگان حقوقی در فکر چاره باشند و در نهایت، نهادِ قائم مقامی را پیشنهاد داده‌اند.

۲-۴. انتقال موضوع دعوا از سوی فرجام‌خواه صورت نگرفته است بلکه این عمل منتسب به مجلوب ثالث (بانو ز. ن) می‌باشد که به عنوان تجدیدنظرخواه و یکی از فرجام‌خواندگان بوده است. بنابراین، نمی‌توان بر فرض که این انتقال هم صحیح باشد نظر به استرداد دعوا یا اعتراض فرجامی بدهیم. چه، همانگونه که آمد انتقال‌دهنده (بانو ز. م) در این مرحله از دادرسی (فرجام)، خواهان نیست و بر این بنیاد، گرفتن توضیح از انتقال دهنده و انتقال گیرنده، نمی‌تواند تأثیری در دادخواهی فرجام‌خواه (آقای ح. ر) داشته باشد [3]. ولی با توجه به اینکه سند عادی موصوف در خلال رسیدگی تجدیدنظر و پیش از صدور رأی دادگاه پژوهش بوده است گرفتن توضیح از طرفین می‌توانست بر دادرسی و رأی تجدیدنظر موثر واقع شود که چنین نشده است. از منظر دیگر، می‌توان گرفتن توضیح از بانو "ز. ن" و "ح.

دادرسی و پس از، انتقال صورت گرفته باشد.

۱. صباغی، عبدالوحید؛ نهرینی، فریدون و آذربایجانی، علیرضا، نظریهٔ تحول غیرارادی خواسته در پرتو انتقال موضوع دعوا، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۷، شماره ۱۲۱، سال ۱۴۰۲، ص ۲۴۲-۲۱۳.

۲. محسنی، حسن و قائدی، فیض اله، آثار انتقال ارادی دعوا نسبت به طرفین و نقش انتقال گیرنده در دادرسی، فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق خصوصی، دوره ۴، شماره ۱۳، سال ۱۴۰۰، ص ۱۳۲-۱۱۱.

۳. محسنی، حسن، نفع در دادخواهی‌ها: بررسی دکترین حقوقی و رویه قضایی ایران و فرانسه، مطالعات حقوقی، دوره ۱۱، شماره ۱، سال ۱۳۹۸، ص ۲۶۶-۲۳۷.

م" را بی‌تأثیر ندانست زیرا با انتقال رسمی موضوع دعوا از سوی آقای "ح. ر" به بانو "ز. ن" و سپس انتقال ملک به خواهان نخستین، دیگر حقی برای فرجام‌خواه باقی نمی‌ماند و با قیدِ گزاره‌ی «استرداد اعتراضات با توجه به دادنامه‌های صادره» در سند عادیِ صلح میان بانو "ز. ن" و "ح. م"، مانع و ایراد اعلامی مبنی بر عدم طرح خواسته‌ی «ابطال سند تنظیمی» میان بانو "ز. ن" و "ح. ر" نیز می‌تواند تا حدی مرتفع شود.

۲-۵. نکته‌ی پراهمیت دیگر که می‌تواند مورد توجه قرار گیرد قابلیت شکایت‌های متفاوت نسبت به یک رأی است که بی‌گمان این فرض در دعاوی که دارای طرفین متعدد بوده و غیرقابل تجزیه و تفکیک هستند، چالش‌های جدی را به همراه خواهد داشت. به بیان دیگر، ممکن است بتوان نسبت به یک رأی چندین راه شکایت را برگزید. با این توضیح که پس از رأی نخستین، برخی از دادباخته‌ها راه عادی شکایت را در پیش بگیرند و برخی دیگر نیز به طریق فوق‌العاده روی بیاورند. اِعمال هر دو حق اعتراض، به تبع، مرجع رسیدگی به آنها را نیز متفاوت می‌کند و این امر سبب صدور آرای متهافت گردید که نتیجهٔ آن در رأی وحدت رویه شماره ۸۵۵ مورخ ۱۴۰۳/۰۹/۱۳ هیئت عمومی دیوان عالی کشور آمده است[1]. به‌موجب این رأی، صرف صدور رأی از سوی دادگاه تجدیدنظر، موجب از بین رفتن حق فرجام‌خواهی سایر اصحاب دعوا نمی‌شود. بنابراین، رأی مورد نقد از این جهت هم‌سو با رأی وحدت رویه است. به بیان دیگر، دیوان در این موضوع به رسالت اصلی خود که نظارت بر اجرای اجرای صحیح قانون در دادگاه‌ها می‌باشد دقت داشته و فرجام‌خواهی که ریشه در حقوق اساسی طرفین دارد را با محدودیت روبه‌رو نکرده است و این همان دیدگاهی است که در رأی وحدت رویه هم دنبال شده است. هرچند رأی وحدت رویه دارای جنبه‌های مثبتی است ولی مصون از انتقاد نیست و همان چالش‌ها نیز در این پرونده هم می‌تواند پیش کشیده شود.

۲-۶. ممکن است گفته شود که در این پرونده چون دادنامه‌های مورد فرجام (دادنامه شماره ۹۴۰۰۰۰۶۷) و تجدیدنظر (دادنامه شماره ۹۴۰۰۰۷۱۱) یکی نیستند پس موضوع از شمول رأی وحدت رویه پیش‌گفته نیز خارج است. ولی در پاسخ باید بیان داشت که طرفین دعوا در دادنامه شماره ۹۴۰۰۰۰۶۷ متعدد بوده‌اند و رأی صادرشده از منظر قابلیت شکایت

۱. شکوهی‌مشهدی، بهنام و شکوهی‌مشهدی، مهدی، اسقاط یک سویه شکایت از رای مدنی (نقد و بررسی رای وحدت رویه شماره ۸۱۹ هیات عمومی دیوان عالی کشور)، نقد و تحلیل آراء قضایی، دوره ۳، شماره ۵، سال ۱۴۰۳، ص ۱۶۲-۱۳۵.

نسبت به برخی وصف حضوری داشته و نسبت به بعضی دیگر دارای وصف غیابی. با این توضیح که دسته اول پس از تمام شدن مهلت تجدیدنظر اقدام به فرجام‌خواهی کرده‌اند و گروه دوم نیز در مهلت مقرر اقدام به واخواهی کرده و پس از صدور رأی (دادنامه شماره ۹۴۰۰۰۷۱۱) به تجدیدنظرخواهی روی آورده‌اند. بنابراین، موضوع و طرفین هر دو دعوا یکی بوده و دو طریق شکایت نیز نسبت به یک رأی به عمل آمده است. در ادامه دادگاه تجدیدنظر با وارد دانستن تجدیدنظرخواهی، قرار رد دعوای خواهان نخستین را صادر کرده و سپس در دیوان عالی کشور به فرجام‌خواهی یکی دیگر از دادباخته‌ها رسیدگی شده و به علت نقص تحقیقات، رأی نخستین را نقض و پرونده را به دادگاه صادرکننده برگردانده است. اینک پرسش اساسی که پیش کشیده می‌شود آیا در این فرض می‌توان به قابلیت تجزیه و تفکیک دعوا یا نبود آن نظر داد؟ به عبارتی، آیا نمی‌توان گفت که با صدور رأی قطعی از مرجع تجدیدنظر، آن رأی بر دیگران نیز مؤثر است؟ آیا رأی صادرشده از دادگاه تجدیدنظر که به سود فرجام‌خواه هم هست اگر دعوا قابل تجزیه و تفکیک نباشد نسبت به ایشان تسری نمی‌یابد؟ (ماده ۳۵۹ ق. آ. د. م). در این پرونده، با رد دعوای خواهان نخستین و قطعیت آن در دادگاه تجدیدنظر، آیا همچنان رأی نخستین باقی می‌ماند؟ و آیا دیوان عالی کشور می‌تواند از نو همان رأی نخستین را احیا کند؟ هرچند که دیوان در این پرونده، رأی نخستین را نقض کرده است ولی آیا در رسیدگی دوباره، می‌توان به خلاف رأی دادگاه تجدیدنظر، حکم به سود خواهان نخستین صادر کرد؟ بنابراین، چالش‌ها و ابهاماتی که نسبت به رأی وحدت رویه وارد بوده[1] در این پرونده هم وارد است. نتیجه آن که توجه به حفظ حقوق اصحاب دعوا، گرفتن توضیح از طرفین در راستای کشف حقیقت، محدودیت وارد نکردن به اعمال حق دادخواهی و تضمین حقوق اساسی طرفین دعوا از جمله نکات مثبتی است که می‌توان وجود آنها را در این رأی به نظاره نشست. با وجود این، ابهاماتی که پیش‌تر از آن سخن رفت در این رأی نیز وجود دارد.

نتیجه

نوشتار حاضر و تحلیل رأی شعبه سوم دیوان عالی کشور نشان می‌دهد که این مرجع در انجام رسالت خود که همان نظارت بر حسن اجرای قوانین در دادگاه‌ها است بسیار دقیق و هوشمندانه عمل می‌کند. تضمین صحت آراء قضایی، دیوان عالی کشور را بر آن داشته

---

۱. شکوهی‌مشهدی، بهنام، گزارش نشست «هسته پژوهشی عدالت و آیین دادرسی مدنی» درباره رأی وحدت رویه شماره ۸۵۵ هیئت عمومی دیوان عالی کشور، آیین دادرسی مدنی تطبیقی، دوره ۱، شماره ۱، سال ۱۴۰۴، ص ۲۱۴-۱۹۱.

که صرفاً به نتیجه‌ی دادرسی توجه نکند بلکه با تمرکز بر فرآیند رسیدگی به دنبال تضمین این امر است که بدون استماع کامل توضیحات از طرفین و رفع ابهامات موجود در پرونده، هیچ دادرسی‌ای منجر به رأی نهایی نشود.

نقض رأی در پرونده‌ی مورد بررسی، نشان‌دهنده این واقعیت است که "تکلیف به اخذ توضیح" برای دادگاه نخستین، یک وظیفه آمره برای کشف حقیقت در دادرسی و همچنین، جلوگیری از نقص در رسیدگی است. به بیان دیگر، عدم رعایت این مهم، نه تنها احراز حقیقت را با ایراد مواجه می‌کند که با حفظ حقوق اصحاب دعوا و رعایت حق دفاع، گره خورده است. قاعده‌ای که رعایت آن نه تنها آراء را توجیه‌پذیر می‌سازد که موجب اعتماد و اطمینان عمومی به فرآیند دادرسی و رأی می‌شود.

منابع

۱. شکوهی‌مشهدی، بهنام و شکوهی‌مشهدی، مهدی، اسقاط یک سویه شکایت از رای مدنی (نقد و بررسی رای وحدت رویه شماره ۸۱۹ هیات عمومی دیوان عالی کشور)، نقد و تحلیل آراء قضایی، دوره ۳، شماره ۵، سال ۱۴۰۳، ص ۱۶۲-۱۳۵.

۲. شکوهی‌مشهدی، بهنام، توصیف طریقه شکایت (آیا توصیف اعاده دادرسی به فرجام‌خواهی میسر است؟)، فصلنامهٔ رأی، دوره ۸، شماره ۲۹، سال ۱۳۹۸، ص ۸۲ - ۷۱.

۳. شکوهی‌مشهدی، بهنام، گزارش نشست «هسته پژوهشی عدالت و آیین دادرسی مدنی» درباره رأی وحدت رویه شماره ۸۵۵ هیئت عمومی دیوان عالی کشور، آیین دادرسی مدنی تطبیقی، دوره ۱، شماره ۱، سال ۱۴۰۴، ص ۲۱۴-۱۹۱.

۴. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، تهران، انتشارات دراک، ۱۳۸۷، دوره پیشرفته، جلد نخست.

۵. صباغی، عبدالوحید؛ نهرینی، فریدون و آذربایجانی، علیرضا، نظریهٔ تحول غیرارادی خواسته در پرتو انتقال موضوع دعوا، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۷، شماره ۱۲۱، سال ۱۴۰۲، ص ۲۴۲-۲۱۳.

۶. محسنی، حسن و قائدی، فیض اله، آثار انتقال ارادی دعوا نسبت به طرفین و نقش انتقال گیرنده در دادرسی، فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق خصوصی، دوره ۴، شماره ۱۳، سال ۱۴۰۰، ص ۱۳۲-۱۱۱.

۷. محسنی، حسن، نفع در دادخواهی‌ها: بررسی دکترین حقوقی و رویه قضایی ایران و فرانسه، مطالعات حقوقی، دوره ۱۱، شماره ۱، سال ۱۳۹۸، ص ۲۶۶-۲۳۷.